

امکان سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده

مهدی میری

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

احمد صابري مجد (نویسنده مسئول)

دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران

ahmad.saberimajd@ut.ac.ir

چکیده

با وجود اتفاق نظر فقها و قانون مدنی ایران بر جریان خيار شرط در عقد بیع، در مورد امکان درج آن در بیع صرف و سلم اختلاف نظر وجود دارد. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد که باتکیه بر اصل آزادی اراده و بر اساس عدم منع شرعی و قانونی، می‌توان خيار شرط را در قراردادهای صرف و سلم جاری دانست. این امر با عمومات کتاب و سنت، اصل حاکمیت اراده و مواد ۳۹۹ و ۴۵۶ قانون مدنی ایران سازگار است. همچنین، باتوجه به پیچیدگی‌های بازارهای مالی و نیاز به تخصص در این حوزه، دیدگاه جریان خيار شرط در چنین قراردادهایی، می‌تواند همگام با رویکرد فقه اجتماعی در ترویج عدالت و انصاف به توازن قدرت چانه‌زنی طرفین و کاهش ریسک‌های ناشی از قرارداد کمک کند.

واژگان کلیدی: فسخ در قرارداد، خيار شرط، بیع صرف، بیع سلم، اصل حاکمیت اراده

خيار شرط نوعی از حق شمرده می‌شود که مبتنی بر رضایت و اراده هریک از طرفین معامله بوده و در قالب شرط ضمن عقد لازم محقق می‌گردد و عقد را متزلزل می‌نماید. این شرط برای مدتی اختیار برهم‌زدن عقد را به مشروط له می‌دهد. در این‌گونه شرط، هر یک از متعاملین می‌توانند بر خلاف میل و رضایت طرف دیگر عقد را منحل سازند. به اتفاق همه حقوق‌دانان و فقهای اسلامی خيار شرط در هر معاوضه لازم، قابل تحقق است. امکان وجود خيار در برخی از عقود به علل عارضی محل تردید فقها است. از جمله عقود که در میان فقها و حقوق‌دانان در امکان درج خيار شرط در آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد بیع صرف و سلم هست. یعنی آیا می‌توان پولی را به پول دیگری تبدیل کرد به شرط اینکه تا یک ماه حق فسخ برای مشروط له وجود داشته باشد؟ یا در معامله کالای مدت‌دار در مقابل ثمن نقد، آیا می‌توان به نفع طرفین یا یکی از آن دو جعل خيار شرط نمود؟ نخستین ویژگی بیع صرف و سلم، لزوم قبض در مجلس عقد است که در بیع صرف و سلم، بر خلاف سایر بیع‌ها، قبض ثمن و مضمن در مجلس عقد شرط صحت معامله است. این ویژگی به دلیل جلوگیری از ربا و غرر در این دو نوع بیع وضع شده است. دوم، مکیل و موزون بودن است. در بیع سلم، کالا باید کلی فی الذمه و مکیل یا موزون باشد. این ویژگی نیز به دلیل جلوگیری از غرر و اختلاف در مقدار و جنس کالا وضع شده است. سومین ویژگی را می‌توان تأخیر ثمن در بیع سلم دانست. در بیع سلم، ثمن باید نقداً پرداخت شود و کالا در آینده تحویل داده شود. این ویژگی نیز به دلیل جلوگیری از ربا و اطمینان از پرداخت ثمن وضع شده است. باتوجه به ویژگی‌های مذکور، می‌توان به این نتیجه رسید که دخول خيار شرط در بیع صرف و سلم با مشکلاتی مواجه است. زیرا خيار شرط مستلزم تأخیر در قبض است و با لزوم قبض در مجلس عقد در بیع صرف و سلم منافات دارد. همچنین خيار شرط ممکن است باعث شود که کالا در زمان فسخ با مقدار و وزن اولیه متفاوت باشد و این با ماهیت بیع سلم که بر اساس مقدار و وزن معین است، سازگار نیست. علاوه بر اینکه خيار شرط ممکن است باعث شود که ثمن در زمان فسخ باطل شود و این با ماهیت بیع سلم که بر اساس پرداخت نقدی ثمن است، منافات دارد. باین حال، برخی فقها با استناد به ادله‌ای مانند اطلاق ادله خيار شرط و قاعده "المؤمنون عند شروطهم"، جواز دخول خيار شرط در بیع صرف و سلم را پذیرفته‌اند. باتوجه به مطالب فوق، می‌توان نتیجه گرفت که دخول خيار شرط در بیع صرف و سلم محل اختلاف بین فقها است. برخی فقها باتوجه به ویژگی‌های خاص این دو بیع، آن را جایز نمی‌دانند و برخی دیگر با استناد به ادله دیگری، آن را جایز می‌دانند. بررسی نظرات فقهای امامیه حاکی از آن است که در مسئله جریان خيار شرط در بیع صرف و سلم دو دیدگاه قابل طرح است که هر دو گروه نظریه خود را مستند به ادله فقهی می‌دانند. برای پاسخ به مسئله مطرح شده و دستیابی به دیدگاهی مناسب در خصوص جریان خيار شرط در عقد صرف و سلم و تحلیل آرا و مستندات موافقین و مخالفین، لازم است ابتدا با بررسی قلمرو خيار شرط، مشخص شود که آیا اصل اولیه در عقود، جواز اشتراط خيار است یا خیر؛ بنابراین ثمره بحث از گستره خيار و تأسیس اصل اولیه این‌گونه ظاهر می‌شود که اگر قلمرو خيار گسترده بوده و در غیر بیع نیز جریان داشته باشد پس اصل در عقود جواز اشتراط خيار است، از این رو قائلین به عدم صحت خيار شرط در بیع صرف و سلم باید برای اثبات مدعای خود استدلال کنند. در نقطه مقابل اگر قلمرو خيار گسترده نداشته و در غیر بیع جریان نداشته باشد معنایش عدم جواز اشتراط خيار در عقود است و لذا قائلین به بطلان خيار شرط بر اثبات مدعای خود باید دلیل اقامه نمایند. در این جهت دو دیدگاه از ناحیه فقهای امامیه به چشم می‌خورد که نخست لازم است روشن گردد و سپس امکان جریان خيار شرط در صرف و سلم به طور کامل مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تا در نهایت دیدگاهی مناسب و برگزیده حاصل گردد. باتوجه به پیچیدگی معاملات امروزه در حوزه صرف و سلم، بررسی ضرورت درج خيار شرط در چنین قراردادهایی از مسائل مهم در نگرش فقه اجتماعی است. در رابطه با پیشینه مسئله حاضر عنوان مستقلى یافت نشد، باین حال برخی فقها مانند شیخ انصاری در کتاب مکاسب و به‌ویژه محمدتقی خوئی در کتاب الشروط او الالتزامات التبعیه فی العقود به

این مسئله ورود نموده‌اند. همچنین، برخی فقهای معاصر مانند آیت‌الله مکارم شیرازی در درس خارج فقه خود به بررسی این موضوع پرداخته‌اند.^۱

تأسیس اصل اولیه برای درج خیار شرط در عقود

اختلاف نظر فقهای امامیه در مورد قلمرو خیار شرط (گسترده یا محدود به بیع) منجر به دو دیدگاه در مورد اصل اولیه در عقود (جواز یا عدم جواز شرط خیار) شده است. برای تعیین دیدگاه صحیح، لازم است ابتدا قلمرو خیار شرط و سپس امکان جریان آن در صرف و سلم بررسی شود.

۱-۱. نظریه جواز درج خیار شرط در عقود

مشهور فقیهان امامیه معتقدند خیار شرط مختص به بیع نبوده و در هر معامله و معاوضه لازم جاری است. برخی دیگر از فقها، جریان خیار شرط را در عقود جایز نیز، خالی از اشکال دانسته‌اند.^۲ بسیاری از فقها به صراحت جواز اشتراط خیار در عقود را تأیید کرده‌اند.^۳ بررسی کلام فقهای متقدم نیز نشان می‌دهد که جواز شرط خیار در عقود را امری مفروض تلقی کرده‌اند. به‌عنوان شاهد، می‌توان به قاضی ابن براج در کتاب «المهذب» اشاره کرد که تمامی قراردادهایی را که امکان درج خیار شرط در آن‌ها وجود دارد، بررسی کرده و در هر مورد، وجود یا عدم خیار را با ذکر دلیل بیان می‌کند.^۴ برخی دیگر از فقها، با وجود پذیرش اصل جایز بودن شرط خیار در عقود، اثبات آن را با دلیل شروط صحیح نمی‌دانند. زیرا معتقدند پیش شرط دلالت ادله شروط بر وجود عمل به یک شرط، اثبات صحت آن شرط است و این ادله به‌خودی‌خود نمی‌توانند مشروعیت شرط خیار را اثبات کنند.^۵

اولین دلیل قائلین به جواز درج خیار شرط در غیر بیع و در دیگر عقود لازم، ادعای عدم خلاف و اجماع است.^۶ بررسی کلام فقها نشان می‌دهد که این ادعا به‌صورت مکرر و گسترده در کلام ایشان مطرح شده است. حتی برخی فقها این موضوع را از مسلمات و ضروریات فقهی و برگرفته از عمومات و اطلاقات ادله می‌دانند.^۷

دومین دلیل عبارت است از اینکه مقتضای اصل اباحه و صحت این است که درج خیار شرط در هر عقد و ایقاعی صحیح باشد. اصل اباحه بیان می‌دارد که هر چیزی که دلیل شرعی بر حرمت آن نباشد، مباح است. در زمینه درج خیار شرط در عقود، می‌توان گفت که چون دلیلی بر منع آن نداریم، پس به استناد اصل اباحه، جایز است. با این حال، این اصل در صورتی جاری می‌شود که دلیل دیگری بر منع یا

^۱ مکارم شیرازی، مبحث خیارات، ۱۳۹۶/۱۱/۰۱.

^۲ در خصوص جریان خیار شرط در عقود جایز، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقها قائل به عدم جریان خیار شرط در عقود جایز هستند. زیرا خیار فسخ در این عقود همیشگی و قابل اسقاط کردن نیست و با توجه به اینکه عقد جایز با اراده هر یک از طرفین قابل فسخ است، جعل خیار شرط لغو و بیهوده خواهد بود (علامه حلی، تذکره الفقها، ۵۱۶/۱؛ شهید ثانی، مسالک، ۳/۳۱۱). اما از عبارات برخی از فقیهان بدست می‌آید که به جواز شرط خیار در عقود جایز، قائل شده‌اند (شیخ طوسی، مبسوط، ۸۲/۲) و به نظر می‌رسد به استناد به دلیل عمومی صحت شروط و برخی دیگر از ادله بر وجود خیار در عقود جایز استدلال آورده‌اند.

^۳ نجفی، جواهر الکلام، ۶۲/۲۳؛ شیخ انصاری، المکاسب، ۱۴۷/۵؛ نراقی، رسائل و مسائل، ۳۲۹؛ خویی، مصباح الفقاهه، ۲۶۵/۶؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۱۱۷/۱۷؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۷/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۶۳/۱۱؛ همان، ۱۴۱۰، ۳۷۵/۱؛ شهید اول، الدروس الشرعیة، ۲۶۸/۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ۱۰۳/۲؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۴۱۱/۸؛ محقق سبزواری، کفایة الأحکام، ۴۷۰/۱.

^۴ قاضی ابن براج، المهذب، ۳۵۳/۱.

^۵ طباطبایی قمی، عمدة المطالب، ۳۹۳/۳.

^۶ محقق سبزواری، ۴۷۰/۱؛ شیخ انصاری، المکاسب، ۱۴۷/۵؛ نراقی، رسائل و مسائل، ۳۲۹؛ نجفی، جواهر الکلام، ۶۲/۲۳؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۱۱۷/۱۷.

^۷ خویی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۱۷/۲.

تقیید آن وجود نداشته باشد. در این مورد، می‌توان به ادله دیگری مانند «اصل لزوم» و «اصل عدم تزلزل» اشاره کرد که ممکن است با اصل اباحه در تعارض باشند. اصل صحت بیان می‌دارد که در صورت شک در صحت یک عمل حقوقی، اصل بر صحت آن است. در زمینه درج خیار شرط در عقود، این اصل به این معناست که اگر در صحت شرط خیار شک کنیم، اصل بر صحت آن است، مگر اینکه دلیلی بر بطلان آن وجود داشته باشد. در خصوص جریان اصل صحت و اصل اباحه در موارد «عقد همراه با شرط خیار»، می‌توان گفت که این دو اصل به صورت متمم و مکمل یکدیگر عمل می‌کنند. در ابتدا، اصل اباحه به ما اجازه می‌دهد که درج خیار شرط را جایز بدانیم، زیرا دلیلی بر منع آن نداریم. سپس، در صورت شک در صحت این شرط، اصل صحت به ما می‌گوید که اصل بر صحت آن است، مگر اینکه دلیلی بر بطلان آن ارائه شود. باین حال، باید توجه داشت که اصل صحت در صورتی جاری می‌شود که شرایط عمومی صحت معاملات رعایت شده باشد. به عنوان مثال، اگر درج خیار شرط موجب غرر یا ضرر غیر متعارف شود، به استناد ادله دیگری مانند «لا ضرر» و «نفی غرر»، شرط خیار باطل خواهد بود. در نتیجه، می‌توان گفت که اصل اباحه و اصل صحت در کنار یکدیگر، مبنایی برای جواز درج خیار شرط در عقود فراهم می‌کنند، اما این جواز مطلق نیست و ممکن است در صورت وجود ادله دیگر، محدود یا منتفی شود.^۸

سومین دلیل بر جواز درج خیار شرط در عقود، اعتبار عقلایی است که بر اصل آزادی اراده طرفین قرارداد تأکید دارد. بر اساس این اصل، عقود و ایقاعات تحت اختیار کامل ایجادکننده آن‌ها هستند و او می‌تواند به هر نحو که صلاح می‌داند و مخالف شرع نباشد، شرایط و جزئیات قرارداد را تعیین کند. دلیل اعتبار این اراده، این است که عرف برای ایجادکننده عقد، همانند سلطنت ایجادیه، سلطنت ابقائیه نیز قائل است. یعنی همان‌گونه که در ایجاد و انعقاد عقد اختیار تام دارد، در تعیین جزئیات و شروط بعدی آن نیز مختار است، مگر اینکه محدودیتی از جانب شرع، عرف یا عقل وجود داشته باشد. حتی می‌توان گفت که شرط خیار از شئون سلطنت مطلقه طرفین قرارداد است و این سلطنت اقتضا می‌کند که هر شرط خیار که مطابق میل و اراده آن‌ها باشد، صحیح باشد.^۹ برای اثبات این اصل، دلایل متعددی از سوی فقها ارائه شده است که مهم‌ترین آن‌ها روایت «المسلمون عند شروطهم» است.^{۱۰}

۱-۲. نظریه عدم جواز درج خیار شرط در عقود

در مقابل دیدگاه مشهور فقها، برخی معتقدند که اصل بر عدم جواز درج شرط خیار در عقود است. به عنوان مثال، آیت‌الله سبحانی بر این باورند که خیار شرط در عقود و ایقاعات صحیح نیست، مگر در معاملاتی که مشروعیت فسخ در آن‌ها به اثبات رسیده باشد. ایشان معتقدند نمی‌توان برای اثبات مشروعیت شرط خیار به اطلاقات ادله شروط تمسک کرد، زیرا این ادله تنها پس از اثبات مشروعیت شرط، عمل به آن را واجب می‌کنند.^{۱۱} برخی دیگر از فقها نیز درج خیار شرط در هر عقدی را علاوه بر مخالفت با مقتضای اصل، خلاف سنت می‌دانند.^{۱۲}

بنابراین، بر اساس این دیدگاه، اصل بر عدم جواز جریان خیار شرط در عقود است. زیرا علاوه بر اینکه درج خیار با اصل لزوم عقود منافات دارد، مشروعیت فسخ در این عقود نیز مورد تردید است. تا زمانی که مشروعیت فسخ در یک عقد خاص اثبات نشده باشد، درج خیار شرط در آن صحیح نیست. همچنین، نمی‌توان به اطلاق ادله برای اثبات مشروعیت شرط خیار تمسک کرد، زیرا این ادله تنها پس از اثبات مشروعیت شرط، عمل به آن را واجب می‌کنند و خود مشروعیت بخش نیستند. مخالفان معتقدند که خیار شرط با مقتضای عقود جایز که همان قابلیت فسخ در هر زمان است، منافات دارد. اما در پاسخ می‌توان گفت که این منافات در صورتی است که خیار شرط را

^۸ سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۱۷/۱۷.

^۹ سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۱۷/۱۷.

^{۱۰} طوسی، ۱۳۹۰، ۲۳۲/۳.

^{۱۱} سبحانی، ۱۴۱۴، ۱۷۷؛ طباطبایی قمی، عمدة المطالب، ۳۹۳/۳.

^{۱۲} نراقی، مستند الشیعة، ۳۸۸/۱۴.

داخل در عقد جایز بدانیم. در حالی که می‌توان گفت خیار شرط از شروط خارج از ماهیت عقد است و از این رو منافاتی با مقتضای عقود جایز ندارد. برای توضیح بیشتر، می‌توان گفت که در شبهات مصداقیه، می‌توان به عموماً ادله تمسک کرد. در اینجا نیز با توجه به اینکه در مصداق شرط خیار (داخل در ماهیت یا خارج از ماهیت) شبهه وجود دارد، می‌توان به عموم ادله شرط تمسک کرد و خیار شرط را خارج از ماهیت عقد جایز دانست.

همان‌گونه که در تقریر این دیدگاه بیان شد، این دسته از فقها اصل را بر عدم جواز شرط خیار در عقود و ایقاعات می‌دانند، زیرا معتقدند ادله شروط توانایی اثبات مشروعیت شرط را ندارند. به نظر ایشان، ادله شروط همانند ادله نذر و عهد، تنها پس از اثبات مشروعیت شرط، عمل به آن را واجب می‌کنند و نمی‌توانند مشروعیت شرطی را که در اصل مورد تردید است، اثبات کنند^{۱۳}؛ بنابراین، از دیدگاه این فقها، در صورت شک در مشروعیت ذاتی یک شرط یا مشروعیت اخذ آن در مقام انشاء، نمی‌توان با تمسک به اطلاق ادله شروط، آن شرط را صحیح دانست. در نتیجه، برای اثبات مشروعیت فسخ در عقود (به‌وسیله خیار شرط)، نیاز به دلیلی غیر از ادله شروط داریم و چون در این مسئله شک داریم که چنین دلیلی وجود داشته باشد، پس شرط خیار در عقود و ایقاعات اثری نخواهد داشت.

۱-۳. بناگذاری اصل اولیه جواز شرط در عقود

در تحلیل دیدگاه‌های یاد شده باید اظهار داشت که این ادعا که اصل در معاملات عدم جواز شرط خیار است، با توجه به ادله قائلین به جواز شرط خیار در عقود، صحیح نمی‌باشد. نخست، عموماً و اطلاقات ادله‌ای مانند «المسلمون عند شروطهم»^{۱۴} و «أوفوا بالعقود»^{۱۵} و دیگر عموماً دلالت‌کننده بر وجوب وفای به عهد، اصل جواز شرط خیار در عقود را اثبات می‌کنند. در مقابل، دلیلی که صریحاً بر ممنوعیت درج خیار در عقود دلالت کند، جز در عقودی مانند نکاح که ممنوعیت خیار منصوص است، وجود ندارد. دوم اینکه ادعای اصل عدم جواز شرط خیار با توجه به اطلاقات ادله فوق، نیازمند دلیل خاص است که قائلین به این دیدگاه ارائه نکرده‌اند. همچنین می‌توان به اطلاق ادله‌ای که مشروعیت خیار را اثبات می‌کنند، برای اثبات جواز شرط خیار نیز تمسک کرد. چهارم، در صورت شک در جواز یا عدم جواز شرط خیار در یک عقد خاص، می‌توان به اصل حاکم بر شروط، یعنی اصل صحت، تمسک کرد و شرط خیار را صحیح دانست؛ بنابراین، با توجه به ادله ذکر شده، می‌توان نتیجه گرفت که اصل در معاملات، جواز شرط خیار است و ادعای عدم جواز نیازمند دلیل خاص است که ارائه نشده است.

بطالان این ادعا را می‌توان با تمسک به اصل حاکمیت اراده اثبات کرد. زیرا وقتی اراده طرفین در انعقاد عقد آزاد و مختار است، در تعیین حدود و شرایط آن نیز همان سلطه و اختیار اولیه را دارا هستند. به عبارت دیگر، همان‌گونه که در ایجاد عقد دارای سلطنت ایجادیه هستند، در سلطنت ابقائیه نیز این سلطه ادامه دارد. اطلاق ادله شروط نیز این ادعا را تأیید می‌کند، زیرا در این ادله قیدی وجود ندارد که اراده طرفین را در تعیین حدود و شرایط عقد محدود کند. همچنین، در پاسخ به ادعای عدم صحت تمسک به اطلاق ادله شروط باید گفت که اگر این ادعا صحیح باشد، مفاد روایت «المؤمنون عند شروطهم» این خواهد بود که بر مؤمنان واجب است تنها به شروط صحیح پایبند باشند. در این صورت، ذیل روایت که می‌گوید «إلا شرطاً حرم حلالاً أو أحل حراماً» لغو و بی‌فایده خواهد بود؛ بنابراین، باید این مسئله را که اصل در شروط صحت است، مفروض و مسلم دانست. در این صورت، معنای حدیث این خواهد بود که: اصل در شروط صحت است، پس بر مؤمنان واجب است که به شروط خود پایبند باشند، مگر شروطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند.

قانون مدنی ایران در ماده ۳۹۹ به صراحت خیار شرط را در عقد بیع صحیح می‌داند، اما آن را مختص به بیع نمی‌داند. در ماده ۴۵۶ نیز دامنه‌های خیار را در معاملات گسترش داده و به جز خیارات مختص بیع (مجلس، حیوان، تأخیر ثمن)، درج خیار شرط را در تمامی

^{۱۳} نراقی، مستند الشیعة، ۳۸۸/۱۴.

^{۱۴} طوسی، تهذیب الاحکام: ۲۲/۷.

^{۱۵} مانند، ۱.

معاملات لازم جایز می‌داند. البته، در حقوق ایران نیز جریان خیار شرط در برخی عقود مانند وقف و نکاح پذیرفته نمی‌شود^{۱۶}، زیرا طبیعت این عقود، دوام، لزوم، ثبات و استمرار است و با درج خیار در آن‌ها سازگاری ندارد.

امکان‌سنجی جریان خیار شرط در بیع صرف

بیع صرف جزء عقود عینی است، به این معنی که قبض (تحویل گرفتن کالا) شرط صحت عقد است. در مورد جریان خیار شرط در بیع صرف، فقها اختلاف نظر دارند. بررسی کلمات فقها دو دیدگاه را در این زمینه نشان می‌دهد.

۱-۲. دیدگاه عدم جواز جریان خیار شرط در بیع صرف

جمعی از فقها^{۱۷}، قائل به عدم جریان خیار شرط در بیع صرف هستند و به برای دیدگاه خود به مستندات آورده‌اند که لازم است مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

۱-۱-۲. مستندات دیدگاه عدم جواز جریان خیار شرط در بیع صرف

نخستین دلیل قائلین به عدم جریان خیار شرط در بیع صرف، ادعای اجماع^{۱۸} و عدم وجود دیدگاه مخالف در این زمینه است^{۱۹}. دومین دلیل برای اثبات عدم جواز جریان خیار شرط در بیع صرف این است که هدف شارع از الزام به تقابض (تحویل همزمان مبیع و ثمن) در بیع صرف، قطع علقه بین طرفین و جلوگیری از نزاع احتمالی است. همان‌طور که تأخیر در قبض به دلیل مخالفت با این قصد شارع، موجب بطلان عقد می‌شود، در اینجا نیز اگر خیار شرط و حق فسخ را بپذیریم، با غرض شارع که قطع نزاع است، مخالفت کرده‌ایم و در نتیجه عقد باید باطل شود. بنابراین، برای قطع علقه بین طرفین و جلوگیری از نزاع، باید از جعل خیار شرط در بیع صرف جلوگیری کرد. زیرا وجود خیار شرط به معنای ادامه داشتن علقه بین طرفین است^{۲۰}.

توجیه سوم برای عدم جواز خیار شرط در بیع صرف این است که این شرط باعث برهم خوردن تعادل بین ثمن و مثن می‌شود. در بیع صرف، مبیع و ثمن باید از یک جنس باشند و ارزش برابری داشته باشند. اما اگر خیار شرط در بیع صرف وجود داشته باشد، در واقع چیزی اضافه بر ثمن و مثن در معامله وجود دارد که می‌تواند منجر به ربا شود^{۲۱}.

برخی فقها برای عدم جریان خیار شرط در بیع صرف، دلیل چهارمی ارائه می‌دهند که بر دو حالت استوار است: اشتراط خیار در ضمن عقد و اشتراط خیار پس از قبض. در حالت اول، اگر اشتراط خیار پس از قبض باشد، این شرط مستقل از عقد بوده و اثری ندارد. اما اگر این شرط در ضمن عقد و قبل از قبض باشد، منطقی نیست زیرا طرفین حتی بدون وجود خیار نیز می‌توانند عقد را برهم بزنند. در حالت دوم، یعنی اشتراط خیار پس از قبض، جهالت و غرر (فریب و عدم اطمینان) به وجود می‌آید. زیرا زمان قبض نامشخص است و این ابهام به خود شرط نیز سرایت می‌کند. این جهل در شرط، نوعی غرر است که به دلیل سرایت به عقد، موجب فساد آن می‌شود^{۲۲}.

^{۱۶} کاتوزیان، اموال و مالکیت، ۳۴۰؛ محقق داماد، حقوق قراردادها در فقه امامیه، ۳۹۱.

^{۱۷} قاضی ابن براج، المهذب، ۳۵۴/۱؛ شیخ طوسی: المبسوط، ۷۹/۲؛ همو، تهذیب الأحكام، ۱۲/۳؛ ابن زهره، غنیه، ۲۲۰؛ ابن ادریس، السرائر، ۲۴۴/۲؛ علامه حلی: قواعد الاحکام، ۶۷/۲؛ همو، تحریر الاحکام، ۲۹۳/۲؛ حلی، الجامع للشرائع، ۲۵۷؛ میرزای رشتی، فقه الامامیه، ۲۸۰.

^{۱۸} شیخ طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ ابن ادریس، السرائر، ۲۴۴/۲.

^{۱۹} ابن زهره، غنیه النزوع، ۲۲۰.

^{۲۰} انصاری، المکاسب، ۱۵۵/۵؛ طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۴۸۴/۱؛ عاملی، مفتاح‌الکرامه، ۲۱۵/۱۴؛ رشتی، فقه الإمامیه، ص ۲۷۸..

^{۲۱} مکارم شیرازی، مبحث خیارات، ۱۳۹۶/۱۱/۰۱.

^{۲۲} میرزای رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۰.

۲-۱-۲. نقد و بررسی مستندات دیدگاه عدم جواز جریان خیار شرط در بیع صرف

پذیرش اجماع و عدم خلاف ادعا شده از سوی این دسته از فقها مورد اشکال است، زیرا بسیاری از فقها با این اجماع مخالفت کرده‌اند^{۲۳}. شهید ثانی معتقد است که فقهای متأخر بالاتفاق قائل به ثبوت خیار شرط در بیع صرف بوده و این اجماع ادعایی را نیز نمی‌پذیرند^{۲۴}.

علاوه بر این، ادعای اجماع شیخ طوسی بر عدم جریان خیار شرط در بیع صرف محل تأمل است، زیرا اکثر فقهای امامیه نه تنها با این نظر موافق نیستند، بلکه حتی آن را در زمره موارد اختلافی جریان خیار شرط نیز ذکر نکرده‌اند. تنها ابن ادریس با شیخ طوسی در این مورد هم عقیده بوده است^{۲۵}. علاوه بر این، شهرت روایت صحیحی که حاکی از عمومیت جریان خیار شرط در عقود است و توسط محدثین^{۲۶} و فقهای متقدم امامیه نقل شده است، ادعای اجماع بر عدم جریان خیار شرط در بیع صرف را به چالش می‌کشد^{۲۷}. همچنین، عدم اظهار نظر صریح برخی فقهای بزرگ مانند محقق حلی^{۲۸} در این مورد، و توقف برخی دیگر از فقها^{۲۹} در این مسئله، نشان می‌دهد که اجماع ادعایی مخدوش و مردود است.

در بررسی دومین دلیل ارائه شده می‌توان گفت که ادعای اینکه تقابض واجب است به خاطر این که علقه منافی با خیار پایان پذیرد و جلوی نزاع احتمالی گرفته شود و اگر خیار شرط در بیع صرف راه یابد این مسئله با منتهی شدن و پایان یافتن آن علقه، تنافی داشته و مردود است، چرا که هم صغری و کبری قضیه دچار اشکال می‌باشد. مقدمه این استدلال (صغری) به این دلیل نادرست است که هدف از وجوب تقابض، قطع ارتباط طرفین از نظر حق مطالبه مبیع یا ثمن قبل از جدایی است. پس از تقابض، دیگر حقی برای مطالبه وجود ندارد^{۳۰}. اما نکته مهم این است که حق مطالبه مبیع یا ثمن قبل از جدایی با حق فسخ و مطالبه پس از فسخ متفاوت است. حق فسخ به واسطه خیار ایجاد می‌شود و به ذوالخیار اجازه می‌دهد مالی را که قبل از جدایی به طرف مقابل تحویل داده است، پس بگیرد؛ بنابراین، بین حق مطالبه قبل از جدایی و حق فسخ پس از آن، ارتباطی وجود ندارد.

در نقد نتیجه استدلال (کبری) نیز باید گفت که بین بقای خیار شرط و علقه و ارتباط میان متباین ملازمه‌ای وجود ندارد. زیرا متعلق خیار، خود عقد است و تزلزل عقد ناشی از خیار، ارتباطی با بقای ارتباط بین متعاقدین و استحقاق مطالبه آن‌ها از یکدیگر ندارد^{۳۱}. درست است که پس از فسخ عقد به وسیله خیار، استحقاق مطالبه ایجاد می‌شود، اما این استحقاق پس از فسخ با استحقاق قبل از فسخ و در حال عقد متفاوت است و ارتباطی بین این دو وجود ندارد. برخی فقهای دیگر نیز در نقد این دلیل اظهار داشته‌اند که مقصود شارع از تکلیف به تقابض، رفع علقه مالکیت طرفین از اموالشان است^{۳۲}، در حالی که آنچه به وسیله خیار ثابت می‌شود، علقه و رابطه حقیه یعنی حق فسخ عقد برای مشروط له است؛ بنابراین، بین رفع علقه مالکیت و اثبات علقه حقیه منافاتی وجود ندارد.

^{۲۳} علامه حلی، ۱۴۱۳، ۷۲/۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۱۲/۳؛ کرکی، جامع المقاصد، ۲۹۴/۴؛ خوبی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۵۰/۲؛ کاشف الغطاء، شرح خيارات اللعنة، ۸۳؛ نجفی، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳؛ کاشف الغطاء، شرح خيارات اللعنة، ۷۰.

^{۲۴} شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۱۲/۳.

^{۲۵} خوبی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۴۸/۲.

^{۲۶} عاملی، وسائل الشیعة، ۱۶/۱۸.

^{۲۷} نجفی، جواهر الکلام، ۶۲/۲۳.

^{۲۸} محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۷/۲.

^{۲۹} شهید اول، الدروس الشرعیة، ۲۶۸/۳.

^{۳۰} خوبی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۴۹/۲.

^{۳۱} ایروانی، حاشیه مکاسب، ۲۷/۲.

^{۳۲} اصفهانی، حاشیه مکاسب، ۲۳۰/۴؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۱۸/۱۷.

در نتیجه قطع علقه مالکیت بین طرفین معامله از طریق قبض و اقباض، امری جدا از ثبوت خیار برای یکی یا هر دو طرف است. خیار به دارنده آن این حق را می‌دهد که عقد را فسخ کرده و مالی را که به طرف مقابل منتقل کرده است، بازپس گیرد. از بین رفتن یکی از این دو (علقه مالکیت یا خیار) به معنای نفی دیگری نیست. بنابراین، بین اشتراط قبض و عدم اشتراط خیار هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. علاوه بر این، هدف شارع از الزام به قبض ثمن در مجلس عقد، جلوگیری از تبدیل بیع به بیع کالی به کالی است و ارتباطی با عدم وجود علقه ندارد.

در پاسخ به استدلال سوم باید گفت که عبارت «لشروط قسط من الثمن» (برای شرط، بخشی از ثمن است) به خیار شرط ارتباطی ندارد و مربوط به شروط ضمن عقد است. خیار یک حق فسخ است و امتیازی معنوی محسوب می‌شود که در ازای آن وجهی پرداخت نمی‌شود؛ بنابراین، وجود خیار شرط در بیع صرف باعث ایجاد علقه و رابطه‌ای که منجر به ربا شود، نخواهد شد.^{۳۳}

در پاسخ به دلیل چهارم، باید گفت که اشتراط خیار قبل از قبض اشکالی ندارد. متعلق خیار، عقدی است که اقتضای صحت دارد، نه عقدی که از هر جهت صحیح و کامل باشد؛ بنابراین، فسخ عقد به وسیله خیار قبل از قبض یک موضوع است و بطلان عقد به دلیل جدایی طرفین قبل از قبض، موضوع دیگری است و ارتباطی بین این دو وجود ندارد.^{۳۴} علاوه بر این، این ادعا که طرفین در بیع صرف قبل از قبض نیز توانایی برهم‌زدن عقد را دارند و بنابراین جعل خیار لغو است، مردود است. زیرا خیار شرط حقی است که به مشروط له امکان فسخ عقد را می‌دهد، درحالی‌که قبل از قبض و جعل خیار، طرفین تنها جواز رجوع از عقد را دارند. خیار شرط فواید دیگری نیز دارد، مانند امکان مصالحه بر سر آن، عدم از بین رفتن آن با تصرفات دیگر، و قابلیت به ارث رسیدن این موارد در جواز رجوع صرف وجود ندارد.^{۳۵} که از این رو، جعل خیار قبل از قبض لغو نیست.

همچنین، ادعای بی‌اثر بودن اشتراط خیار پس از قبض به صورت مستقل از عقد نیز مردود است. زیرا این اشتراط حقی برای متعاقدين ایجاد می‌کند که حتی پس از قبض نیز می‌توانند عقد را فسخ کرده و از ضرر خود جلوگیری کنند. این حق فسخ می‌تواند مورد مصالحه قرار گیرد و به ارث برسد.

در پاسخ به دلیل چهارم چنین باید گفت که اشتراط خیار قبل از قبض اشکال دارد باید گفت: متعلق خیار عقدی است که اقتضای صحت دارد نه عقد صحیح بالفعل از هر حیث و جهتی؛ لذا منحل شدن عقد به وسیله خیار قبل از قبض شیء (مطلبی است) و بطلان عقد با متفرق شدن طرفین قبل از قبض شیء آخر (مطلب دیگری است) و ارتباط بین یکی با دیگری وجود ندارد.^{۳۶} به علاوه اینکه این ادعا - که گفته شد طرفین در بیع صرف قبل از قبض نیز توانایی برهم‌زدن عقد را دارند و لذا جعل خیار لغو است - مردود است چرا که خیار شرط مجعول در عقد حقی است که به مشروط له توانایی برهم‌زدن عقد را می‌دهد و آن چه قبل از قبض و جعل خیار برای طرفین حاصل شده مجرد جواز رجوع از عقد است درحالی‌که جعل خیار شرط فایده‌های دیگری غیر از به هم‌زدن عقد نیز دارد مثل اینکه طرفین نسبت به این حق خیار می‌توانند مصالحه کنند و این حق با تصرف نیز از بین نمی‌رود و باقی می‌ماند و همچنین حق خیار به ارث می‌رسد و غیر این موارد درحالی‌که این موارد قبل از جعل خیار در حکم یعنی جواز رجوع صرف توسط متعاقدين وجود نداشت.^{۳۷} بنابراین، جعل خیار قبل از قبض لغو نیست. همچنین، ادعای بی‌اثر بودن اشتراط خیار پس از قبض و به صورت مستقل از عقد نیز مردود است. زیرا این اشتراط،

^{۳۳} خوانساری، حاشیه‌الثانیه علی‌المکاسب، ۱۶۹. مکارم شیرازی، مبحث خیارات، ۱۳۹۶/۱۱/۰۱.

^{۳۴} سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۱۸/۱۷.

^{۳۵} خوبی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۸۵/۲.

^{۳۶} سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۱۸/۱۷.

^{۳۷} خوبی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۸۵/۲.

حقی برای متعاقدين ایجاد می‌کند که حتی پس از قبض نیز می‌توانند با استفاده از آن، عقد را فسخ کرده و از ضرر خود جلوگیری کنند. این حق فسخ می‌تواند مورد مصالحه قرار گیرد و به ارث برسد.

اما در پاسخ به ادعای جهل و غرر در عقد به واسطه اشتراط خيار، باید گفت این ادعا مردود است. زیرا غرر منفی و مورد نهی، غرری است که در اصل مالیت یا صفاتی که به مالیت شیء برمی‌گردد وجود داشته باشد^{۳۸}، در حالی که در بیع صرف، مالیت شیء (نقدین) محرز است و غرر منفی و مورد نهی وجود ندارد. شاهد این مدعا، رواج بیع صرف با خيار شرط در عرف است. به عنوان مثال، امروزه می‌بینیم که خانمی طلا را به طلافروشی می‌فروشد و شرط می‌کند که اگر تا فردا پول را تهیه کرد، بتواند طلای خود را پس بگیرد؛ بنابراین، وقتی عرف بیع صرف با خيار شرط را غرری نمی‌داند، تمسک به ادله نفی غرر در اینجا جایز نیست.

۲-۲. دیدگاه جریان خيار شرط در بیع صرف

در مقابل دیدگاه نخست، اکثر فقها به جریان خيار شرط در بیع صرف معتقدند^{۳۹}. برخی فقهای دیگر نیز جریان خيار شرط در آن را قوی دانسته و برخی دیگر آن را با تعبیر "حسن" توصیف کرده‌اند^{۴۰}. بررسی کلمات برخی دیگر از فقها نیز بر ثبوت خيار در این زمینه دلالت دارد^{۴۱}. علاوه بر این، ظاهر کلمات برخی فقها^{۴۲} که جریان خيار شرط را در هر عقدی به جز نکاح، وقف، ایقاع، ایلاء، طلاق و عتق جایز دانسته‌اند و اشاره‌ای به منع آن در بیع صرف نکرده‌اند، نشان از پذیرش خيار شرط در بیع صرف دارد. همچنین، ظاهر اطلاق کلمات برخی از فقهای متقدم نیز نشان می‌دهد که خيار شرط را در بیع صرف جاری می‌دانسته‌اند، زیرا در بحث از جریان خيار شرط در بیع، تفصیلی بین بیع صرف و غیر آن قائل نشده‌اند^{۴۳}.

۲-۲-۱. مستندات دیدگاه جواز جریان خيار شرط در بیع صرف

این دسته از فقها علاوه بر نقد دلایل گروه نخست، برای اثبات دیدگاه خود نیز دلایلی ارائه می‌کنند. نخستین دلیل، تمسک به روایت «المسلمون عند شروطهم»^{۴۴} است که عمومیت آن شامل خيار شرط در بیع صرف نیز می‌شود^{۴۵}. دومین دلیل برای اثبات این دیدگاه، عمومیت اخباری است که دلالت بر جواز جریان خيار شرط در بیع صرف می‌کنند^{۴۶}. مضمون برخی از این روایات این است که طرفین معامله تا زمانی که از یکدیگر جدا نشده‌اند، حق خيار دارند. برخی از فقها^{۴۷} با استناد به عموم این اخبار که در آن‌ها قیدی مبنی بر خروج بیع صرف ذکر نشده است، معتقدند که جریان خيار شرط در بیع صرف قوی است.

^{۳۸} سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۴۷/۱۷.

^{۳۹} فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۴۸۴/۱؛ صیمری، غایة المرام، ۴۵/۲؛ عاملی، مفتاح‌الکرامه، ۲۱۷/۱۴؛ کاشف‌الغطاء، شرح خيارات اللمعة، ۸۳؛ نجفی، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳؛ خویی، الشروط أو الالتزامات التبعیة فی العقود، ۵۰/۲؛ انصاری، مکاسب، ۱۵۵/۵؛ مجاهد، بی تا، ۳۳۵.

^{۴۰} شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۱۲/۳.

^{۴۱} علامه حلی، ۱۴۱۳، ۷۲/۵؛ شهید اول، الدروس الشرعیة، ۲۶۸/۳.

^{۴۲} محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۷/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ۳۷۵/۱؛ محقق اردبیلی، الکافی فی الفقه، ۴۱۱/۸؛ محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ۴۷۰/۱.

^{۴۳} شیخ مفید، المقنعه، ۵۹۲؛ سید مرتضی، الانتصار، ۴۳۴؛ ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۳۵۳؛ سآلار دیلمی، المراسم العلویة، ۱۷۳؛ طوسی، الوسیلة، ۲۳۸.

^{۴۴} شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ۲۲/۷؛ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶/۱۸.

^{۴۵} شهید اول، الدروس الشرعیة، ۲۶۸/۳؛ انصاری، مکاسب، ۱۴۷/۵؛ نجفی، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۱۱/۳.

^{۴۶} کلینی، الکافی، ۱۷۰/۵؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ۲۱/۷.

^{۴۷} کرکی، جامع المقاصد، ۲۹۴/۴.

امکان سنجی جریان خيار شرط در بيع سلم

بيع سلم به معنای فروش کالایی است که در آینده تحویل داده می شود و بهای آن نقداً پرداخت می شود. به عبارت دیگر، در بيع سلم، مبيع (کالای فروخته شده) کلی و در ذمه است و ثمن (پول پرداختی) نقد و معلوم است. علت نام گذاری این بيع به سلم این است که خریدار پول را نقداً به فروشنده تسلیم می کند. در میان فقهای امامیه در مورد جریان خيار شرط در بيع سلم اختلاف نظر وجود دارد. بررسی کلمات فقها دو دیدگاه را در این زمینه نشان می دهد.

۱-۳ دیدگاه جریان خيار شرط در بيع سلم

اکثر فقهای امامیه بر این باورند که خيار شرط در بيع سلم جریان دارد^{۴۸}. برخی دیگر از فقها، اگرچه به صراحت به جریان خيار شرط در بيع سلم اشاره نکرده اند، اما آن را از شمول عموم جواز خيار شرط در عقود خارج نکرده اند^{۴۹} که این نشان می دهد خيار شرط در سلم را نیز جایز می دانسته اند. علاوه بر این، برخی از فقهای متقدم نیز به صحت جریان خيار شرط در بيع سلم تصریح کرده و آن را جاری می دانند^{۵۰}، زیرا در بحث از جریان خيار در بيع، تفاوتی بین سلم و غير سلم قائل نشده اند.

۱-۱-۳ مستندات دیدگاه جواز خيار شرط در بيع سلم

اولین دلیل قائلین به جریان خيار شرط در بيع سلم، ادعای عدم وجود دیدگاه مخالف از سوی برخی فقها است^{۵۱}. همچنین، بررسی کلمات فقها نشان می دهد که ظاهراً در این مورد اجماع وجود دارد. زیرا فقها بر جریان خيار شرط در همه انواع بيع اجماع دارند و تنها بيع صرف را از این قاعده مستثنی کرده اند^{۵۲}. این به معنای شمول بيع سلم در حکم عام جواز خيار شرط است.

دومین و اصلی ترین دلیل قائلین به جریان خيار شرط در بيع سلم، عمومات کتاب (مانند آیه «أوفوا بالعقود») و سنت (مانند روایت «المسلمون عند شروطهم») است^{۵۳}. عمومیت این ادله که دلالت بر جواز اشتراط در ضمن عقود دارند، نشان می دهد که خيار شرط در بيع سلم نیز نافذ و جاری است^{۵۴}.

۲-۱-۳ نقد و بررسی مستندات دیدگاه جواز خيار شرط در بيع سلم

در نقد اجماع مطرح شده، می توان گفت این اجماع مردود است؛ زیرا فقهایی که جریان خيار شرط را در بيع صرف نپذیرفته اند، دلیلشان خصوصیت مشترک بيع صرف و سلم، یعنی اشتراط قبض است^{۵۵}؛ بنابراین، اگر در بيع صرف خيار شرط ممنوع باشد، در

^{۴۸} قاضی ابن براج، المهذب، ۳۵۴/۱؛ شیخ طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ الخلاف، ۱۴۰۷، ۱۲/۳؛ ابن زهره، غنیه النزوع، ۲۲۰؛ ابن ادریس حلی، السرائر، ۲۴۴/۲؛ علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ۲۹۳/۲؛ همو، ۱۴۱۴، ۶۳/۱۱ و ۱۰۸؛ کاشف الغطاء، شرح خيارات اللعنة، ۶۹ و ۸۳؛ نجفی، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳؛ انصاری، مکاسب، ۱۵۵/۵.

^{۴۹} علامه حلی، ۱۴۱۰، ۳۷۵/۱؛ حلی، الجامع للشرایع، ۲۵۷؛ شهید اول، الدروس الشرعیه، ۲۶۸/۳؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۷/۲؛ صیمری، غایة المرام، ۴۴/۲؛ کرکی، جامع المقاصد، ۳۰۳/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۱۱/۳؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۴۱۱/۸؛ محقق سبزواری، کفایة الأحکام، ۴۷۰/۱.

^{۵۰} مفید، المقنعه، ۵۹۲؛ سید مرتضی، الانتصار، ۴۳۴؛ ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۳۵۳؛ سلار دیلمی، المراسم العلویة، ۱۷۳؛ طوسی، الوسيلة، ۲۳۸.

^{۵۱} عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۱۷/۱۴.

^{۵۲} رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۰.

^{۵۳} کلینی، الکافی، ۱۶۹/۵ و ۱۷۰؛ صدوق، ۱۴۱۳، ۲۰۲/۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۲/۷؛ عاملی، وسائل الشیعة، ۱۶/۱۸.

^{۵۴} شیخ طوسی، الخلاف، ۱۲/۳؛ عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۱۷/۱۴؛ ابن ادریس، السرائر، ۲۴۴/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۶۳/۱۱؛ نجفی، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳.

^{۵۵} رشتی، فقه الإمامیه، ۲۷۹.

بیع سلم نیز باید ممنوع باشد. اما نحوه منع جریان خیار شرط به این صورت است که اگر شرط خیار قبل از قبض عوضین باشد، بی فایده است؛ زیرا طرفین حتی بدون وجود خیار نیز می‌توانند عقد را برهم بزنند و اگر شرط خیار بعد از قبض باشد، مستلزم جهالت و غرر در شرط می‌شود.

۲-۳. دیدگاه عدم جریان خیار شرط در بیع سلم

جمعی از فقها قائل به عدم جریان خیار شرط در بیع سلم هستند^{۵۶}.

۱-۲-۳. مستندات دیدگاه عدم جریان خیار شرط در بیع سلم

نخستین دلیل این دیدگاه این است که برای صحت عقد سلم، قبض در مجلس و جدایی طرفین ضروری است تا علقه و ارتباط بین آن‌ها پایان یابد و بیع کامل شود. اما با اشتراط خیار پس از جدایی طرفین، این علقه و ارتباط از بین نمی‌رود و این با شرط تقابض از سوی شارع مقدس منافات دارد^{۵۷}.

برخی فقها دلیل دیگری نیز ارائه کرده و معتقدند حتی اگر از اشکال منافات اشتراط خیار با قبض صرف نظر کنیم، باز هم اصل بر عدم جواز اشتراط خیار است. زیرا دلیل محکمی که این اشتراط را جایز بشمارد، وجود ندارد. به نظر ایشان، نمی‌توان به اجماع ادعایی و عموماً برای اثبات جواز خیار شرط استناد کرد؛ بنابراین، باتکیه بر قاعده اصلی عدم جواز، اشتراط خیار در بیع سلم منتفی است^{۵۸}.

۲-۲-۳. نقد و بررسی مستندات دیدگاه عدم جریان خیار شرط در بیع سلم

در نقد دلیل اول باید گفت که غرض شارع از الزام به قبض ثمن در مجلس عقد، جلوگیری از تبدیل بیع به بیع کالی به کالی است و ارتباطی با عدم وجود علقه ندارد. پاسخ تفصیلی به این اشکال در مبحث بیع صرف ارائه شده است.

در نقد دلیل دوم می‌توان گفت که ادعای فقدان نص خاص قابل پذیرش نیست، زیرا در بسیاری از موارد فقهی، به ویژه مسائل مستحدثه، فقهای امامیه با استناد به عموماً کتاب و سنت به پاسخگویی پرداخته‌اند. شاهد این مدعا، روایات متعددی است که اهل بیت (ع) فرموده‌اند اصول و عموماً را برای شما بیان می‌کنیم و شما باید با تمسک به آن‌ها، مسائل جدید و جزئی را حل کنید. علاوه بر این، ادعای فقدان ملاک و معیار معتبر در این موضوع نیز مردود است. زیرا مقتضی جریان خیار شرط در بیع سلم، یعنی عموماً کتاب (مانند آیه «أوفوا بالعقود») و سنت (مانند روایت «المسلمون عند شروطهم»^{۵۹}) وجود دارد و مانعی نیز که این مسئله را منتفی سازد، مانند وجود روایت یا نهی از جانب شارع، وجود ندارد.

دیدگاه برگزیده

پس از بررسی دیدگاه‌های فقهای امامیه، این پژوهش با پیروی از نظر قائلین به جریان خیار شرط در بیع صرف و سلم، معتقد است که این دیدگاه دارای پشتوانه قوی‌تری است.

با عنایت به ماده ۳۹۹ قانون مدنی ایران که مقرر می‌دارد: «در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد»، می‌توان استنباط کرد که قانون مدنی جریان شرط خیار را در بیع صرف و سلم نیز جایز می‌داند، زیرا این ماده به طور عام به بیع اشاره دارد و تفکیکی بین انواع آن قائل نشده است. علاوه بر این، ماده ۴۵۶ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «تمام انواع خیار در جمیع معاملات لازمه ممکن است موجود باشد مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص

^{۵۶} علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۳/۱۱؛ رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۱.

^{۵۷} علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۳/۱۱.

^{۵۸} رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۱.

^{۵۹} کلینی، الکافی، ۱۶۹/۵؛ صدوق، ۱۴۱۳، ۲۰۲/۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۲/۷؛ عاملی، وسائل الشیعة، ۱۶/۱۸.

بیع است»، این دیدگاه را تقویت می‌کند. مطابق ظاهر این ماده، خیار شرط در کنار سایر اختیارات در تمام عقود لازم، به استثنای عقود مانند نکاح و ضمان که لزوم از اوصاف ذاتی آنهاست، قابلیت جریان دارد که شامل بیع صرف و بیع سلم نیز می‌شود.^{۶۰} بنابراین، می‌توان گفت قانون مدنی جریان خیار شرط در بیع صرف و سلم را پذیرفته است.

می‌توان با استناد به عموماً کتاب و سنت (مانند آیه «أوفوا بالعقود») و روایت «المسلمون عند شروطهم») و مبتنی بر اصل حاکمیت اراده، جواز جریان خیار شرط در بیع صرف و سلم را اثبات کرد. این اصل که در ماده ۱۰ قانون مدنی و منابع فقهی مورد تأکید قرار گرفته است، بیان می‌کند که اراده طرفین تا جایی که مخالف کتاب و سنت نباشد، معتبر است. با این وصف، اگر اراده طرفین بر این باشد که در بیع صرف و سلم خیار شرط را برای خود در نظر بگیرند، این اراده و همچنین تبعیت عقد از قصد (مطابق قاعده «العقود تابعه للقصود») اقتضا می‌کند که این شرط خیار معتبر باشد، زیرا نه در شرع و نه در قانون منعی برای آن وجود ندارد؛ لذا با اشتراط آن توسط طرفین، می‌توان آن را نافذ، مؤثر و قابل اجرا دانست.

بنابراین هنگامی که طرفین قرارداد بیع صرف و سلم اراده کنند که خیار شرطی را برای خود در نظر بگیرند، اصل حاکمیت اراده و قاعده «العقود تابعه للقصود» (تبعیت عقد از قصد) اقتضا می‌کند که این شرط معتبر باشد، زیرا در شرع و قانون منعی برای آن وجود ندارد؛ بنابراین، با اشتراط خیار شرط توسط طرفین، این شرط نافذ، مؤثر و قابل اجرا خواهد بود.

اراده افراد یکی از ارکان تشکیل‌دهنده شخصیت آنهاست و احترام به آن، به معنای احترام به شخصیت فرد است. کمال شخصیت انسان نیز در گرو ظهور اراده اوست، زیرا کمالات فرد در بستر اراده او نمایان می‌شود.^{۶۱} در نتیجه، احترام به شخصیت هر فرد ملازم با احترام به اراده اوست. قراردادهای نیز باید در جهت احترام به اراده افراد و جلوگیری از تعارض آنها گام بردارد؛ لذا وقتی شخصی با اراده خود چیزی را می‌پذیرد و این تکلیف با قانون سازگار است، باید به این حق و تکلیف ناشی از اراده او احترام گذاشت. در بحث حاضر نیز، احترام به شخصیت افراد در قراردادهای صرف و سلم ایجاب می‌کند که به اراده آنها در درج خیار شرط احترام گذاشته شود و این شرط لازم شمرده شود.

در دنیای پیچیده و پویای امروز، پیشرفت‌های فناوری و تنوع کالاها و مصنوعات، معیارهای سنتی فقهی مانند "ظهور و خفا" را برای تشخیص عیوب و آگاهی مشتری ناکارآمد کرده است. پیچیدگی‌های بازارهای مالی؛ مانند معاملات صرافی و قراردادهای سلف، نیازمند تخصص و دانش فنی است و تشخیص عیوب، اصالت کالا، نوسانات قیمت و حباب‌های قیمتی را برای افراد غیرمتخصص دشوار می‌کند. این امر، اهمیت فقه اجتماعی را در تطبیق احکام فقهی با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی روزافزون می‌کند. در چنین شرایطی، نمی‌توان صرفاً با تکیه بر معیارهای ظاهری و سنتی، مشتری را آگاه به عیب دانست و حقوق او را تضمین کرد. بلکه نیازمند رویکردی پویا و واقع‌گرایانه در فقه هستیم که بتواند پاسخگوی نیازهای جامعه و تحولات اقتصادی باشد.

بنابراین، درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم به طرفین این امکان را می‌دهد که در یک بازه زمانی مشخص، با بررسی دقیق‌تر و استفاده از نظر کارشناسان، تصمیم نهایی خود را در مورد معامله بگیرند و وضعیت سود و زیان خود را ارزیابی کنند. این امر به‌ویژه در شرایطی که یکی از طرفین در موقعیت قوی‌تری قرار دارد، می‌تواند به ایجاد تعادل در قرارداد و توازن قدرت چانه‌زنی طرفین کمک کند. به عبارت دیگر، خیار شرط ابزاری برای کاهش عدم تقارن اطلاعاتی و افزایش شفافیت در معاملات پیچیده امروزی است.

به‌علاوه اقتضای عدالت توزیعی آن است که دولت در جهت حمایت از اطراف قراردادی و کاهش ریسک و خطرات ناشی از نقض، تأخیر یا عدم اجرای قرارداد سازوکارهایی را پیش‌بینی نماید. از جمله این مکانیسم‌ها وجود حق فسخ ناشی از شرط خیار است که می‌تواند

^{۶۰} امامی، حقوق مدنی، ۴۸۷/۱؛ کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۱۶۱/۵.

^{۶۱} جعفری لنگرودی، تأثیر اراده در حقوق مدنی، ۲۵.

ابزاری مناسب در جهت تصمیم‌گیری در قبال قرارداد با توجه به خطرات و ریسک‌های بالای این‌گونه قراردادها باشد خصوصاً که وضعیت نابسامان اقتصادی، تورّم و کاهش ارزش پول نیز پیش‌بینی‌پذیر بودن این نحوه تبادلات مالی را با چالش مواجه ساخته است؛ بنابراین ضروری است که با تجویز شرط خیار به افزایش اعتماد، کاهش ریسک‌ها و خطرات و توازن قدرت قراردادی طرفین و چانه‌زنی و مذاکره ایشان کمک نماییم.

رجوع به فلسفه وضع احکام شریعت نشان می‌دهد که عدم منع شارع، در مشروعیت بخشی به یک عمل حقوقی بسیار مؤثر است. احکام شارع حکیم علاوه بر قراردادهای رایج در زمان خود، شامل مواردی است که در آن زمان وجود داشته‌اند. اصل «اوفوا بالعقود» به‌عنوان یک قانون الهی، تا ابد پابرجاست. شارع حکیم که اراده کرده است قوانین شرعی تا ابد باقی بمانند، نیازمند برنامه‌ریزی دقیقی برای پاسخگویی دین به تمامی مسائل تا قیامت است. این حکمت برنامه‌ریزی به این معناست که اصولی توسط شارع وضع شود که تا ابد در حل مسائل جدید قابل استناد باشند.^{۶۲} بنابراین، اراده شارع در ایجاد این اصول، همانند اصل حاکمیت اراده، نشان می‌دهد که شارع خیار شرط در عقد صرف و سلم را منع نکرده است و عمومات کتاب و سنت در مورد وجوب وفای به عهد، شامل این مورد نیز می‌شود. با توجه به عدم منع شارع از جعل خیار در عقد صرف و سلم و تأیید اصل حاکمیت اراده توسط شارع، باید حاکمیت اراده‌ای که به درج شرط خیار در این قراردادها تعلق گرفته، معتبر و مشروع دانسته شود.

از دیدگاه فقه اجتماعی، حقوق به‌مثابه یک پدیده اجتماعی، وظیفه‌ای بس خطیر بر عهده دارد و آن، ایجاد و حفظ نظم و امنیتی پایدار در جامعه است. این نظم و امنیت، ریشه در عدالت و انصاف دارد و قواعد حقوقی به‌عنوان ابزارهایی برای تحقق آن، باید همواره با ضرورت‌های اجتماعی و واقعیات روز همگام باشند. در این راستا، فقه اجتماعی بر ضرورت لحاظ سازوکارهایی در نظام حقوقی تأکید می‌کند که بتواند نظم و رونق اقتصادی را به ارمغان آورد. درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم، نمونه‌ای از این سازوکارها است که می‌تواند با اهداف متعالی حقوق همسو و هم‌راستا باشد.

مزایای درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم از منظر فقه اجتماعی، نخست می‌توان به ترویج عدالت و انصاف اشاره کرد. درج خیار شرط، عدالت و انصاف را در معاملات به ارمغان می‌آورد. این امر به احساس امنیت و ثبات در میان طرفین قرارداد منجر شده و از بروز ظلم و تضییع حقوق جلوگیری می‌کند. مزیت دوم، کاهش مخاطرات اقتصادی است. با درج خیار شرط، طرفین قرارداد می‌توانند در صورت بروز شرایطی که خارج از کنترل آنها بوده و یا پیش‌بینی آن دشوار است، از معامله خود فسخ کنند. این امر مخاطرات اقتصادی ناشی از نوسانات بازار و سایر عوامل غیرقابل پیش‌بینی را کاهش می‌دهد. مزیت سوم، جلوگیری از ایجاد بی‌اعتمادی است که پیش‌بینی‌پذیری شرایط معامله در سایه درج خیار شرط، حس بی‌اعتمادی و عدم اطمینان را که ناشی از پیش‌بینی ناپذیری شرایط اقتصادی است، از بین می‌برد. این امر به تقویت اعتماد و اطمینان در روابط تجاری و رونق اقتصادی کمک می‌کند. مزیت چهارم، حمایت از آزادی اراده است. درج خیار شرط، تجلی آزادی اراده طرفین قرارداد است. آنها با اختیار خود می‌توانند شرایطی را برای فسخ معامله در نظر بگیرند و از این طریق بر سرنوشت معامله خود حاکم باشند و مال خود را حفظ نموده و از ضرر مالی مصون بمانند.

با توجه به اهداف فقه اجتماعی در زمینه ایجاد نظم و امنیت اجتماعی، ترویج عدالت و انصاف، کاهش مخاطرات اقتصادی و تقویت اعتماد و اطمینان، درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم امری ضروری و بایسته است. این امر نه تنها به رونق اقتصادی و حفظ نظم در معاملات کمک می‌کند، بلکه حقوق و آزادی‌های طرفین قرارداد را نیز به نحو احسن حفظ و صیانت می‌نماید.

^{۶۲} صانعی، کتاب رهن، ۷۲.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی ادله فقهای امامیه و باتکیه بر اصل آزادی اراده، به این نتیجه رسیده است که می‌توان خیار شرط را در قراردادهای صرف و سلم جاری دانست. این دیدگاه مبتنی بر عمومات کتاب و سنت، اصل حاکمیت اراده و مواد ۳۹۹ و ۴۵۶ قانون مدنی ایران است. درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم، انعکاسی از اصل آزادی اراده و پاسخی به نیازهای پیچیده بازارهای مالی امروزی قلمداد می‌گردد. این امر در راستای اهداف فقه اجتماعی در زمینه ایجاد نظم و امنیت حقوقی، ترویج عدالت و انصاف، کاهش مخاطرات اقتصادی و تقویت اعتماد و اطمینان عمل می‌کند و به رونق و توسعه روابط تجاری در این بازارها کمک خواهد کرد. اصل آزادی اراده به طرفین قرارداد اجازه می‌دهد تا در صورت توافق، خیار شرط را در قرارداد بگنجانند. این امر نه تنها با شرع و قانون مغایرتی ندارد، بلکه با توجه به پیچیدگی‌های بازارهای مالی و نیاز به تخصص در این حوزه، می‌تواند به توازن قدرت چانه‌زنی طرفین و کاهش ریسک‌های ناشی از قرارداد کمک کند. علاوه بر این، اصل آزادی اراده با اصول و قواعد فقهی مانند «أوفوا بالعقود» و «المسلمون عند شروطهم» نیز همخوانی دارد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن زهره، حمزه بن علی (۱۴۱۷). غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع. قم: مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام).
۲. ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر (۱۴۰۶). المهذب. مؤسسه النشر الإسلامی.
۳. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸). الوسيلة إلى نیل الفضيلة. ۱ ج. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
۴. اصفهانی، شیخ محمد حسین (۱۴۱۸). حاشیه المکاسب، جلد ۱، قم: موسسه الطیبه لاحیاء التراث.
۵. امامی، حسن (۱۳۸۶). حقوق مدنی. تهران: اسلامیة.
۶. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵). کتاب المکاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۷. ایروانی، میرزا علی (۱۴۳۱). حاشیه المکاسب. قم: انتشارات ذوی القربی.
۸. آل کاشف الغطاء، علی (۱۴۲۲). شرح خیارات اللمعة. ۱ ج. قم: جماعة المدرسین.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم انتشارات آل بیت (ع).
۱۰. حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد (۱۴۱۹). مفتاح الکرامه. چاپ اول. تهران: انتشارات اسلامی.
۱۱. حلبی، ابوالصلاح، تقی الدین (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (ع).
۱۲. حلبی، ابن ادريس (۱۴۱۰). محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: مؤسسه نشر
۱۳. حلبی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰). تحریر الاحکام الشرعیة. قم: موسسه آل البيت (ع).
۱۴. حلبی، نجم الدین (۱۴۰۸). شرایع الاسلام. چاپ اول. قم: اسماعیلیان.
۱۵. حلبی، ابوزکریا یحیی (۱۴۰۵). الجامع للشرایع. قم: مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام)
۱۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۴۰۱). تاثیر اراده در حقوق مدنی. تهران: گنج دانش.
۱۷. خمینی، سید روح الله (۱۳۶۸). تحریرالوسیلة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۸. خوانساری. محمد (بی تا)، حاشیه علی المکاسب للخوانساری، بی جا.
۱۹. خویی، ابوالقاسم (بی تا). مصباح الفقاهه. قم: مکتبه الداوری.
۲۰. خویی، محمد تقی (۱۴۱۴). الشروط أو الالتزامات التبعیة فی العقود. بیروت: دار المؤرخ العربی
۲۱. رشتی، حبیب الله (۱۴۰۷). فقه الإمامیه. قم: مکتبه الداوری.

٢٢. سبزواری، عبدالأعلى (١٤١٣). مهذب الأحكام. قم: المنار.
٢٣. سلار ديلمی، حمزه بن عبد العزيز (١٤٠٤). المراسم العلوية. بی جا: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
٢٤. صانعی، یوسف (١٣٩٩). کتاب رهن. قم: درس خارج فقه قم.
٢٥. صیمری، مفلح بن حسن (١٤٢٠). غاية المرام. چاپ اول. قم: دارالهادی.
٢٦. طباطبایی قمی، تقی (١٤١٣). عمدة المطالب في التعليق على المكاسب. قم: محلاتی.
٢٧. طوسی، محمد بن حسن (١٣٨٧). المبسوط في فقه الامامية. تهران: مكتبة المرتضوية.
٢٨. طوسی، محمد بن حسن (١٤٠٧). تهذيب الأحكام. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٢٩. طوسی، محمد بن حسن (١٤١٣). من لا يحضره الفقيه. انصاريان.
٣٠. طوسی، محمد بن حسن (١٤٠٥). الخلاف، بيروت: دارالمعارف الإسلامية.
٣١. طوسی، ابن حمزة (١٤٠٨). الوسيلة، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي.
٣٢. عاملی، محمد بن مکی (١٤١٧). الدروس الشرعية في فقه الامامية. قم: جماعه المدرسين في الحوزة العلمية بقم، موسسه النشر الاسلامی.
٣٣. عاملی، زين الدين بن علي (١٤١٣). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
٣٤. عاملی، زين الدين بن علي (١٤١٤). الروضة البهية في شرح اللمعة دمشقية. قم: انتشارات اسلامی.
٣٥. علامه حلی، حسن بن يوسف (١٤١٠). ارشاد الاذهان. قم: جماعه مدرسين.
٣٦. علامه حلی، حسن بن يوسف (١٤١٣). قواعد الاحكام في معرفة الحلال و الحرام. قم: انتشارات اسلامی.
٣٧. علامه حلی، حسن بن يوسف (١٤١٣). مختلف الشيعه. چاپ اول. قم: موسسه النشر الاسلامی.
٣٨. علامه حلی، حسن بن يوسف (١٤١٤). تذكرة الفقهاء. چاپ اول. قم: آل البيت (ع) لإحياء التراث.
٣٩. علم الهدی، علی بن حسين (بی تا). الانتصار. قم: النشر الإسلامي.
٤٠. فخرالمحققين، محمد بن حسن (١٣٨٧). إيضاح الفوائد في شرح إشكالات القواعد. ٤ ج. قم: اسماعيليان.
٤١. قمی، عباس (١٤١٤). سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار مع تطبيق النصوص الواردة فيها على بحار الأنوار. قم: انتشارات اسوه.
٤٢. کاتوزيان، ناصر (١٤٠٠). قواعد عمومی قراردادها. چاپ چهارم. تهران: گنج دانش.
٤٣. کاتوزيان، ناصر، (١٣٩٢). اموال و مالکیت، چاپ سی و سوم، تهران: میزان.
٤٤. کاشف الغطاء، حسن (١٤٢٢). انوار الفقاهه - کتاب البيع (کاشف الغطاء حسن). ١ ج. نجف اشرف: مؤسسة کاشف الغطاء العامة.
٤٥. کلینی، محمد بن یعقوب (١٤٠٧). الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية.
٤٦. محقق داماد، سيد مصطفی و همکاران (١٣٨٨). حقوق قراردادها در فقه اماميه. تهران: سمت.
٤٧. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مومن (١٤٢٣). كفاية الأحكام. تهران: مهدي.
٤٨. محقق کرکی، علی بن حسين (١٤١٤). جامع المقاصد في شرح القواعد. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام). لإحياء التراث.
٤٩. مکارم شیرازی، ناصر (١٣٩٦). مبحث خيارات. قم: مسجد اعظم.
٥٠. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣). المقنعه. چاپ اول. بيروت: دارالمفيد.
٥١. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (١٤٠٣). مجمع الفائده والبرهان في شرح ارشاد الاذهان. قم: جماعه المدرسين في الحوزة العلمية بقم موسسه النشر الاسلامی.

٥٢. نجفي، محمد حسن (١٤٠٤). جواهر الكلام في شرح الاسلام. چاپ اول. تهران: اسلاميه
٥٣. نراقي، احمد بن محمد (١٤١٥). مستند الشيعة في أحكام الشريعة. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
٥٤. نراقي، احمد بن محمد (١٤٢٢). رسائل و مسائل. قم: كنگره.

نسخه
پيس
انتشار